

کتاب

تعصب، ماهیت و پیامد های آن

قسمت بیست و یکم

فصل چهارم

به ادامه عنوان تعصب سنت و مدرنیته:

در قرآن کریم هم بارها از تغییرناپذیری قوانین و سنت های الهی سخن رفته است: «و لن تجد لسنة الله تبديلا»، یعنی و هرگز نیایی تو مر سنت و طریقه خدا را تبدیل و تغییر دادنی. او سبحانه تغییر ندهد سنت خویش را و یا کسی قادر نباشد که آنرا تبدیل کند. یعنی عزت و ذلت انسانها موفقیت و ناکامی جوامع بشری، شکست و پیروزی کشورها فنا و بالندگی ملت ها همه بر اساس قوانین و قواعد سنن الهی استوار و براراده الهی مستحکم است.

با این تفسیر قرآنی از سنت، نظریه پردازان طرفدار سنت ها از منظر دین خاصاً دین اسلام به این باور اند که وقتی نظام های جوامع بشری، قانون مند است و اوضاع بشر تابع سنن الهی است. شناخت این قوانین و مبناها کمک می کند که انسان به نحوی زندگی و رفتار و عمل کند که از طریق مخالفت با قوانین و سنت های الهی در جهان، دچار آسیب و ضربه نشوند، از تحولات تاریخ و حوادث گذشته درس و عبرت بگیرند و آن درس ها را در زندگی و آینده به کار بندد.

آشنایی با سنن تاریخی و فورمول های حاکم بر تحولات بشری و تاریخی نیز همین گونه است.

آنها معتقد اند، اگر وقایع تاریخی یک سلسله حوادث تصادفی و اتفاقی باشد و هیچ چیز شرط هیچ چیز نباشد، تاریخ با افسانه تفاوتی نخواهد داشت و اگر تاریخ ضابطه و قاعده داشته باشد، ولی اراده انسانی نقشی در آن نداشته باشد، تاریخ از جنبه نظری آموزنده است، نه از جنبه عملی، و اگر تاریخ، ضابطه و قاعده داشته باشد و انسان نیز نقش مؤثر داشته باشد و عامل تعیین کننده را زور و زر بدانیم، تاریخ آموزنده است، اما آموزنده بدی است. و اما اگر تاریخ را دارای قاعده و ضابطه و اراده انسان را مؤثر در تحولات تاریخ و نقش اصیل و نهایی را در سعادت و کمال جامعه برای ارزش های اخلاقی و انسانی بدانیم، آن وقت است که تاریخ، هم آموزنده است و هم مفید. و قرآن با چنین دیدی به تاریخ نگاه می کند.

این نظریه پردازان دینی باور بر این دارند که تاریخ و تحولات تاریخی، بر اساس سنت های خاص انجام می گیرد. شناخت این سنت ها و برخورد آگاهانه با آن ها موجب می شود انسان ها از این «سنت الهی» در مسیر کمال و سعادت خود بهره گیرند و به جای آن که مسخر حوادث باشند، حوادث را به تسخیر خویش آورند. همین است تجربه آموزی از سنت ها و بهره گیری از قانون مندی تحولات جامعه. طرفداران سنت به این باور رسیده اند که اقوام و ملل، به دلیل حاکم بودن سنت های تاریخی بر آنان، سرنوشت های مشترک و مشابهی دارند. مطالعه تاریخ وقتی با دیدگاه و نگاهی «سنت شناسانه» انجام گیرد، حاوی درس ها و آموزه های بسیاری برای مردم است.

بر اساس رهنمودهای قرآنی و احادیث نبوی سنت های فراوانی وجود دارد که نشان می دهد چه کارهایی چه عواقبی دارند. چنانچه قرآن وحدت مسلمین را عامل نیرومندی و پیروزی و تفرقه را عامل ضعف و شکست شان میپندارد و همچنان ماندگاری حق و پیروزی آن بر باطل، بی بند و باری و سقوط اخلاقی سبب تسلط بیگانگان بر ملتی و ده ها سنت دیگر که برای استحکام جامعه و رفاه مردم قرن ها ماندگار خواهد ماند.

اما جامعه شناسان سنت از منظر همه علمای دینی چه ادیان غیر ابراهیمی و ادیان ابراهیمی را یک مفهوم غیر عقلانی که بر مبنای منطق استوار نبوده و هیچ منبع و آزمایشگاه و لابراتواری برای اثبات نظریات خویش ندارد میپندارند. این گروه معتقد اند که سنت ها در جوامع بشری عمدتاً بر پایه امور روز مره و در جریان فعالیت های اجتماعی گروه های از مردم جایش را نهادینه کرده و استمرار پیدا میکنند و با پا فشاری بر رسوم و عنعنات جلو تحرک و پویایی جامعه را میگیرند و چرخه انکشاف و اقتصاد را کند و در بعضی حالات آنرا به رکود مواجه میسازند. به این ترتیب دیده میشود که علمای جامعه شناسی و علمای دینی نیز بر سر موجودیت سنت های جوامع بشری در مخالفت قرار دارند هر کدام طرف مقابل را ذهنی گرا، تقلیدی و غیر علمی پنداشته طرح های یکدیگر را بی پایه و ناشی از جهالت میپندارند. علمای دینی خاصتاً علمای مسلمان با قاطعیت اعلام میدارند که ما مسلمانان شریعت آسمانی و جاودانی داریم که نگهدارش خداوند است و ما را برای جاری ساختن شریعت اش مکلف و مؤظف گردانیده و حامی بدون قید و شرط ما است.

در کشور ما افغانستان هم سنت ها از منظر فرهنگ، روش ها، آداب، رسوم و عنعنات و هم از منظر عقاید خاصتاً دین اسلام ریشه بسیار عمیق در میان مردم داشته و سنت گرایان پایگاه مستحکم مردمی دارند و اکثریت باشندگان کشور ما هم از منظر رعایت فرهنگ، روش ها، آداب و رسوم و هم از منظر اعتقاد و باور عمیق به دین اسلام به آن تا پای جان پابند بوده و مردمان سنتی اند. این پدیده در بیشتر از صد سال اخیر از جانب کشور های آزمند خاصتاً در حرکات استعماری ابر قدرت هایی چون روس و انگلیس مورد توجه قرار گرفت. انگلیس ها در هر سه

جنگ شان با قوای افغانی دریافتند که بیشتر لشکرهای افغان در زیر شعایردینی جهاد علیه کفار تجمع کرده و از روحیه بلند رزمی، صلابت اراده و سرسپردگی خاص که در هیچ یک از اردوهای سایر مستعمرات شان به چنین روحیه بر نخورده بودند برخوردار اند. به این ترتیب بعد شکست ننگین شان در جنگ سوم افغان و انگلیس، بوسیله گماشتگان و مجاری استخباراتی دست بکار شده، بوسیله تطمیع نوکران زرخرید و سوء استفاده از اصول فرهنگی و عنعنات مردم هر دو مرکز اراده مردم هم مسجد و هم جرگه های حفظ سنت های عنعنوی را در اختیار گرفتند. بوسیله این دو مرکز با تمام قوت ریشه سنت ها را ابیاری کردند و مردم را تا گلو در خرافات و اندیشه های خرافاتی غرق کردند. در این راه بیسوادی و نا آگاهی مردم نقش بسزایی را ایفا کرد.

مدرنیته، تجدد، نو گرایی یا مدرنیسم چیست؟:

لغت نو، بدیع، بکر، تازه یا جدید که در لاتین آنرا مدرن modern میگویند در زبان دری بیشتر مفهوم جدید و نو متضاد کهنه و قدیم را میرساند و تجدد که در لاتین معادل مدرنیته modernity یا مدرنیسم modernism شناخته میشود و بزبان دری معادل آن نوگرایی و یا تجدد گرایی استعمال میگردد. مفاهیم در بالا تذکر یافته با وصف تشابهات ادبی و استفاده های گفتاری اما در حقیقت مصداق های جداگانه میباشند. نو و کهنه چه در اشیاء و چه در طرز فکر و خصوصیات اجتماعی معانی و مفاهیم خاص خود را بازگویی میکرده اما تجدد اساساً حکایت از یک دوره تاریخی در یک زمان معین و در قلمرو های مشخص دارد. به قول انتونی گیدنز جامعه شناس مشهور انگلیسی تجدد یا مدرنیته به شیوه زندگی اجتماعی، تشکیلات و سازمان های اجتماعی اشاره دارد که از قرن هفدهم به این طرف در اروپا ظاهر شد و دامنه تاثیر و نفوذ آن نیز کم و بیش در سایر نقاط جهان بسط یافت. آگیدنز مدرنیته را شیوه زندگی جدید و امروزی با اوصاف و خصوصیات تمدن جدید که طی چند قرن اخیر در اروپا و امریکای شمالی ظهور کرده معرفی میکند. پس میبینیم که تجدد یا مدرنیته عبارت است از تمدن امروزی، اسلوب و روش های انسان مدرن یا جهان جدید با همه خصوصیات منحصر به خویش را میرساند. یا به تعبیری می توان آن را جهان بینی، یا شیوه نگرش و گرایش انسان متجدد و عصر جدید دانست که عبارت از فرهنگ و فلسفه تمدن مدرن میباشد. پس مدرنیته بیانگر تازگی، بداعت و نو بودن زمان حال به عنوان گسست یا انقطاع از گذشته ورود به آینده ای سریعاً در حال ظهور و در عین حال نا مطمئن و ناپایدار میباشد.

لارنس کهون استاد فلسفه در امریکا متولد ۱۹۵۴تجدد و مدرنیته را تمدن جدید در اروپا و امریکا نامیده که در نتیجه چند قرن مراحل تکامل را پیموده و در اوایل قرن بیستم به ظهور کامل نایل آمده است. موصوف اوصاف تجدد را چنین بر میشمارد: روشهای جدید و پر قدرت برای طبیعت شناسی، تکنالوژی جدید ماشینی، روشهای جدید تولید صنعتی و زراعتی، سیستم سرمایه داری، سکولاریزم و فرهنگ جدایی

دین از سیاست و حاکمیت، دیموکراسی لیبرال، فرد گرایی، عقلانیت و حاکمیت عقل و هومانیزم و انسان مداری اوصاف جامعه مدرن و متجدد میباشند. همچنان ماکس وبر (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰) فیلسوف و جامعه شناس آلمانی مدرنیته و تجدد را عبارت از حاکمیت عقل، خرد ورزی و رهایی انسان از توهّمات و خرافات و زدودن جادوگری و مردود ساختن باور های سنتی میدانند.

لازم به تذکر میدانم که زمینه ها و بستر های فکری، فلسفی و عوامل اجتماعی و سیاسی برای تحول تمدنی تجدد یا مدرنیته بر بنیاد های جنبش نوزائی یا رنسانس در قرن پانزدهم که معهد آن فلورانس ایتالیای امروز بود، جنبش اصلاحات دینی اوایل قرن شانزدهم که آنرا ریفورماسیون نیز میگویند که لوثر آلمانی آنرا بنیان گذاشت، جنبشهای عصر روشنگری که انگلستان و فرانسه پیشگام آن بودند و بلاخره با ایجاد ماشین بخار در انگلستان که انقلاب صنعتی را مسبب گردید و نیروی ماشین جایگزین نیروی انسانی و حیوانات شد، رونما گردید و سیر تکاملی خویش را پیمود. در حقیقت چهار رویداد اهم تاریخی فوق الذکر در کشور های مختلف اروپا که به سرعت تمام قاره اروپا را درنوردید عوامل شکل گیری، تثبیت، تکامل و تداوم دوران تجدد و یا مدرنیته میباشند.

آنچه مسلم است هر چهار رویداد اهم که در بالا تذکار دادم و هر کدام حیثیت زیربنای جامعه متجدد یا مدرنیته را دارند اما هر چهار مرحله و رویداد در تضاد آشتی ناپذیر با تفکرات، رفتار ها، سنت ها و باور های قدیمی قرار گرفته و با شدید ترین اشکال یک انقلاب سهمگین فکری و فرهنگی را نهادینه ساختند.

همچنان گئورگ زیمل فیلسوف و جامعه شناس آلمانی ۱۸۵۸-۱۹۱۸، نیز مدرنیته را شکل عینیت یافته و مجسم شده فرهنگ مدرن تعریف میکند. او عقیده دارد که در فرهنگ مدرنیسم و اوج عینیت و تجسم فرهنگ مدرن در همه حالات در پول و با پول است. با این تعاریف میبینیم که مدرنیته یا تجدد پول و سرمایه همه سایر احساسات و عواطف انسانی را تحت شعاع قرار داده و در ستیز و جدل با کهنگی، کهنه پرستی، رکود، عقب ماندگی، توسعه نیافتگی و نیز در ستیز با هر گونه قدامت، رسم و رواج های قدیمی و سنت قرار دارد. که با شتاب فراوان بسوی آینده تمایل دارد.

ایدیالوگ های مدرنیته علیرغم بسیاری از جزمیت ها و مطلق اندیشی های جامعه مدرن مدعی اند که دستاوردها و احکام مدرنیته همچو جریان هایی سیال و غیر قطعی تلقی گردیده و فقط تا اکتشافات جدید معتبر شناخته میشوند و بمجرد دستیابی به تیزس و یا تجربه جدید احکام و دستاورد های قبلی از اعتبار ساقط گردیده و مفهوم کهنه را بخود میگیرد. به این ترتیب میبینیم که جدال مدرنیسم با سنت لایتناهی ادامه خواهد داشت. اما عده از دانشمندان به این باور اند که تجدد و مدرنیته همچون سایر ادوار تاریخی ایجاد و آغازی در قلمرو های معینی داشته و یقیناً که مرگ و پایانی هم در انتظار اش خواهد بود. چنانچه در بالا از قول گیدنز پیدایش مدرنیته را قرن هفدهم نشانی کردیم، چه بسا محققینی که آنرا همزمان با رنسانس یعنی اواخر قرن پانزدهم می‌شمارند، اما بیشترین دانشمندان جامعه

شناس به اتفاق شروع تجدد و یا مدرنیته را آغاز قرن قرن هژدهم یا همگام با عصر
روشنگری در کشور های اروپای غربی امروز امریکای شمالی به حساب می آورند
و غرب را مؤلد و مؤسس مدرنیته و یا تجدد قلمداد میکنند و این سیستم زندگی را
بنام تمدن و فرهنگ غربی تسجیل و ثبت کرده اند.
ادامه دارد